**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۱۴/۱۲/۹۱ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(ترجیح ما لیس له بدل علی ما له بدل)**

بحث سر تقدیم حکمی که بدل ندارد بر حکمی که بدل دارد در مقام تزاحم بود شهید صدر فرموده بودند که این مرجح را به دو گونه می‌توان بررسی کرد یکی به عنوان مرجح مستقل یکی به عنوان مصداقی از مصادیق سایر مرجحات به عنوان مصداقی از مصادیق مرجحات دو تقریب ایشان ذکر کردند که یک تقریبش همان تقریبی بود که در کلام مرحوم نائینی وارد شده بود که آن را بررسی کردیم یک تقریب دیگر که آقای صدر دارند که حالا من آن را نیازی نمی‌بینیم وارد بشوم که در واقع بازگشت بدهند این مرجح را به ترجیح اهم خب یک بحثهایی دارد که خیلی نیاز نیست اما عمده‌اش بحث از تقریب این مرجح به عنوان یک مرجح مستقل هست شهید صدر می‌فرمایند حداکثر چیزی که می‌توان برای تقریب این مطلب گفت این هست که در واقع شما یک مقید لبّی که در همه خطابات وجود دارد که می‌گفتید هر واجبی در صورت عدم اشتغال به واجب اهم یا مساوی واجب هست ما در واقع این مقید لبّی را باید یک قیدی بزنیم آن این هست که عدم اشتغال به واجب اهم و مساوی، مساویی که بدل نداشته باشد والا اگر بدل داشته باشد واجب دیگری که می‌خواهد جلوی واجب ما را بگیرد بدل داشته باشد اشتغال به آن واجب بدل‌دار مانع فعلیت آن تکلیف نمی‌شود به چه خاطر؟ می‌گویند که به خاطر اینکه ـ تعبیری که در کلام هاشمی هست این جوری تعبیر شده ـ می‌گویند که واجب به دلیل اینکه واجبی که بدل دارد عدم اشتغال به آن واجب را نیازی نیست قید این واجبها قرار بدهیم چون ما می‌توانیم واجب مورد نظر خودمان را انجام بدهیم آن یکی واجب را برویم بدلش را انجام بدهیم و ملاکش را با بدلش استیفاء کنیم این تعبیری که در کلام آقای هاشمی آمده در کلام آقای حائری این جوری تعبیر شده می‌گوید اصل آن مقید لبّی را ما چه جوری استدلال می‌کردیم می‌گفتیم که در ظرف، فرض کنید دوتا واجب داریم در ظرف اشتغال به واجب

اهم یا واجب مساوی بحث این بود که آیا امر به این واجب مورد نظر ما وجود دارد یا وجود ندارد اگر شما می‌گویید این امر وجود دارد امر می‌خواهد چکار کند امر می‌خواهد شما در عین اینکه دارید آن واجب مهم و اهم را انجام می‌دهید همراه آن واجب دیگر را انجام بدهید اینکه جمع بین ضدین است آن امکان ندارد یا می‌خواهد شما را از انجام واجب دیگر بازدارد به واجب مورد نظر ما وادار خب آن هم وجهی ندارد چه فرقی بین این دوتا واجب هست یا آن اهم است که اهم بودنش باعث می‌شود که شما حتماً باید آن را انجام بدهید یا مهم است خب به هر حال ترجیح بلا مرجح یا ترجیح مرجوح بر راجح هست و بنابراین وجهی ندارد که در فرض اشتغال به اهم یا مساوی امر به هر واجبی فعلیت داشته باشد ایشان می‌گوید این بحث ما جایی که یک شییء بدل دارد ما شق دوم را انتخاب می‌کنیم می‌گوییم نه با وجود آن شییء که بدل ندارد امرش فعلی است ولو شما اشتغال به آن واجبی که بدل دارد داشته باشید چرا؟ ما می‌گوییم که شارع امر کرده به ما لیس له البدل همین الان هم امر دارد برای چی امر کرده؟ برای اینکه ما له البدل را شما انجام ندهید بیایید ما لیس له البدل را انجام بدهید نسبت به آن ما له البدل هم بیایید بدلش را انجام بدهید این طوری نمی‌شود که آن را بروید بدلش را انجام بدهید پرسش:... تزاحم نیست؟ پاسخ: یعنی در واقع می‌خواهد بگوید که پرسش:... تزاحم که هست پاسخ: تزاحم هست ولی شارع می‌تواند با ترجیح ما لیس له البدل به ملاک خودش دست پیدا کند پرسش:... پاسخ: حالا صبر کنید آن بحثش را می‌کنیم. پرسش:... بدل عرضی است؟ پاسخ: بدل طولی، بدل عرضی که اصلاً اینجا مورد بحث نیست بدل طولی.

خب این اصل تقریب یک إن قتلی اینجا وجود دارد آن اینکه شما می‌گویید که اگر شخصی آمد ما لیس له البدل انجام داد می‌تواند برود نسبت به آن بدل دارد بدلش را انجام بدهد این بستگی به این دارد که بدل بودن بدل و ملاک‌دار بودن بدل احراز شده باشد و ملاک‌دار بودن بدل فرع این هست که شما یا عجز تکوینی داشته باشید از مبدلش یا عجز شرعی داشته باشید حالا قبل از ادامه دادن یک مثالی که مرحوم نائینی اینجا مطرح می‌کند را مدّ نظر داشته باشید مرحوم نائینی

مثال می‌زند به امر به طهارت حدثیه امر به وضو در مقابل امر به طهارت خبثیه مقدار کمی آب وجود دارد من اگر بخواهم با این وضو بگیرم لباسم را نمی‌توانم تطهیر کنم طهارت خبثیه را نمی‌توانم حاصل کنم اگر لباسم را بشویم نمی‌توانم وضو بگیرم مقداری هست که برای شستن لباس و وضو برای هر دو کافی نیست ایشان می‌گوید امری که گفته «تطهر ثوبک من الخبث» این مطلق است می‌گوید ولو جایی که می‌خواهی مشغول به وضو هم بشوی باز هم به تو می‌گویند «تطهر ثوبک من الخبث» برای چی امر می‌کنم؟ برای اینکه شما امر وضو را رها کنید انجام وضو را رها کنید بیایید با این آب لباس‌تان را بشویید بجای وضو بروید تیمم کنید خب سؤال این هست که این فرع این هست که تیمم در حالی که شما اشتغال دارید می‌ورزید به، به اصطلاح غسل ثوب بدلیت داشته باشد و این فرع این هست که امر به طهارت خبثیه فعلیت پیدا کرده باشد بنابراین به تعبیر، این در تعبیر آقای هاشمی هست که فرع اهمیتش هست یعنی باید اثبات بشود اهم هست تا اثبات اهمیت منشأ بشود که طهارت خبثیه فعلی بشود طهارت خبثیه که فعلی شد من عجز شرعی داشته باشم از انجام وضو چون شارع به ضدش امر کرده به این امر نکرده بنابراین من عجز دارم وقتی که من دارم وظیفه شرعی خودم را انجام می‌دهم خب نمی‌توانم با انجام او دیگر وضو بگیرم پس قادر بر وضو نیستم تیمم موضوع پیدا می‌کند این به این تقریب تعبیر آقای حائری این نیست که امر به طهارت خبثیه اهم باشد می‌گوید به ملاکی از ملاکها یعنی مرجح دیگری از مرجحات فعلیت داشته باشد این تعبیر جامع‌تر است یعنی باید در رتبه سابقه ترجیح طهارت خبثیه را اثبات کرده باشیم تا وجوبش فعلی بشود تا فعلیت وجوبش سبب این بشود که من نسبت به طهارت مائیه عجز شرعی پیدا کنم این تعبیر خب یک تعبیر جامع‌تری است پرسش:... پاسخ: ایشان خصوص اهم را می‌گوید آن می‌گوید یک مرجحی از مرجحات حالا فرض کنید شما ترجیح به قدرت شرعیه پرسش:... پاسخ: اگر شما تمام، بحث سر این هست که همه مرجحات که اهمیت نیست اگر یک مرجح دیگری در او وجود داشته باشد مِن غیر اهمیة اگر کسی فقط اهمیت را قبول داشته باشد این تازه یکی می‌شوند ولی در جایی که یک کسی

می‌گوید مرجحات دیگر ممکن است طهارت خبثیه را ترجیح داده باشد خب این تعبیر، تعبیر روشن‌تری است تعبیر آقای حائری ... بله حالا اگر کسی همه اینها را قبول نداشته باشد بگوید که فقط یک مرجح وجود دارد آن هم اهمیت یا مثلاً محتمل الاهمیة خب آنها هم درست است یعنی به هم برمی‌گردد ولی تعبیر آقای حائری تعبیر به هر حال دقیق‌تری است.

خب پاسخ این اشکال در کلام آقای هاشمی به گونه‌ای وارد شده در کلام آقای حائری هم باز فرق دارد در کلام آقای هاشمی پاسخ این جور ذکر شده که عجز شرعی نسبت به طهارت مائیه متوقف بر این نیست که طهارت خبثیه اهم باشد اگر طهارت خبثیه مساوی هم باشد آن هم کافی هست بر اینکه عجز شرعی حاصل بشود آن هم کافی هست بنابراین موضوع بدلیت فعلی می‌شود پس بدل موجود هست بنابراین ما می‌توانیم بگوییم شارع به ما امر مطلق کرده به طهارت خبثیه به خاطر اینکه ما می‌توانیم به جای طهارت مائیه بدلش را که طهارت ترابیه هست آن را انجام بدهیم. در بیان ایشان هیچ توضیحی داده نشده برای اینکه حالا چطور شد عجز شرعی در ظرف مساوات هم کفایت می‌کند و امثال اینها در بیان آقای هاشمی چند نکته اینجا مطرح هست یکی اینکه خب حالا فرض کنید شما می‌گویید فرض مساوات هم باشد بحث این هست که اگر حالا مساوات،‌باید ثابت بشود از کجا معلوم که اینها مساوی هستند اولاً در جایی که طهارت خبثیه اهم باشد که اثبات اهمیت بشود که خب پیداست که مساوات درکار نیست در جایی که احتمال اهمیتش هم برود همین احتمالش هم کافی هست برای اینکه بگوییم مساوات ثابت نشده عجز شرعی ثابت نشده پس شما به چه بیانی می‌خواهید بگویید که اینجا عجز شرعی هست حالا من صرف نظر اینکه اصل خود تقریب خوب بیان نشده که چرا مجرد مساوی بودن کفایت می‌کند برای اینکه این بدل موجود بشود آقای حائری یک جور دیگری تقریب کرده آقای حائری اصلاً پاسخ چیز را این جور می‌دهند می‌گویند که ما یک موقعی بدلیت را موضوع بدل را عجز تکوینی می‌دانیم خب واضح هست که اینجا عجز تکوینی نسبت به طهارت مائیه نداریم این هیچ. پس مفروض ما در جایی هست که ما می‌خواهیم توسعه بدهیم عجز تکوینی به

خصوصه موضوع بدلیت نیست اعم از عجز تکوینی و عجز شرعی مثلاً خب بحث سر این هست که این عجز شرعی یعنی چه عجز شرعی یعنی اینکه شما با انجام وظیفه شرعیه آن چیزی که واجب است شرعاً با انجام واجب شرعی اگر طهارت مائیه را ترک کردید خب طهارت ترابیه موضوع پیدا می‌کند اگر استظهار شما از ادله این باشد خب باز هم این اشکال مسجل هست ولی ممکن است ما استظهار ما در یک موردی از ادله این باشد که همین که مجاز باشیم به اصطلاح معذور باشیم شرعاً در ترک طهارت مائیه پرسش:... اینکه الزام شرعی ... پاسخ: ولو الزام شرعی نداشته باشیم به ترکش بتوانیم به آن ترک طهارت مائیه عذر داشته باشیم خب اگر عذر داشته باشیم طهارت ترابیه ملاک پیدا می‌کند چون فرض این است که چون فرض این است که اینجاها عذر داریم همین مقداری که ثابت نیست که طهارت خبثیه اهم هست مجرد احتمال اهمیت خب در هر دو طرف می‌رود پس بنابراین چون معذور هستم در ترک طهارت مائیه این باعث بشود موضوع پیدا کند طهارت ترابیه و بنابراین پرسش:... حاج آقا عذر داشتنش ثابت نیست از کجا معلوم عذر دارند ... پاسخ: خب حالا صبر کنید این من می‌گویم خب عذر داشتنش چون می‌گویید ثابت نیست که طهارت مائیه اهم است دیگر چون ثابت نیست عذر دارم دیگر در جایی که پرسش:... برای اینکه این طهارت در ثوب ایجاد کنم من آب را مصرف کردم همین این قدر .... پاسخ: بحث سر این هست که حکم عقل در اینجا این هست که شما مخیرید دیگر یعنی می‌توانید، وقتی مخیر بودید می‌توانید طهارت ... پرسش:... حکم شرعیه حساب می‌شود؟ پاسخ: بله دیگر عقل انسان حکم می‌کند که اینجا معذورید دیگر عقل حکم که می‌کند حالا ... پرسش:... مگر بدل طولی نیست پاسخ: بله پرسش:... ترجیح داشته باشد پاسخ: ترجیح لازم نیست می‌گوید همین که شما بتوانید وضو گرفتن را ترک کنید بنابراین شما کسی که مشغول هست حالا ببینید این را برای توضیح بیشتر اجازه بدهید یک مطلب را اینجا بیشتر توضیح بدهم ببینید در طهارت مائیه و طهارت ترابیه این مقدارش مسلم است که شخصی که اختیاراً و بدون مجوز شرعی وضو نگرید بخواهد تیمم کند تیمم باطل است تیمم باید یک مجوز شرعی

داشته باشد این مقدارش که خب مسلم است بحث سر این هست که مجوز شرعی فقط این هست که من موظف باشم به ترک طهارت مائیه موظف باشم ولو به اینکه می‌خواهم باید وظیفه‌ام این هست که الان طهارت خبثیه را انجام بدهم آب را صرف طهارت خبثیه کنم یا نه همین که بتوان از ناحیه شرع مجاز باشم در ترک همین مقدار کافی هست پرسش:... ما الان شک داریم که مجازیم شرعاً از ناحیه شارع مجازیم که ... پاسخ: شک نداریم فرض این است که شما یقین که ندارید که طهارت مائیه اهم است احتمال دارد طهارت مائیه اهم باشد احتمال دارد طهارت خبثیه اهم باشد در این جایی که انسان شک دارد هر دو تکلیف احتمال اهمیت و اهم و مهم بودنش می‌رود خب شما مجاز هستید که هر کدام را انجام بدهید دیگر خب این کلامی که اینجا فرمودند خب این تقریبی که آقای حائری کردند آن اشکالاتی که به تقریب اول مطرح می‌کردیم که مساوات ثابت نیست باید مساوی بودن ملاک ثابت بشود خب آن دفع می‌شود و توضیح داده می‌شود که چرا اینجا مجرد معذور بودن شرعی کفایت می‌کند، چرا کفایت می‌کند؟ چون فرض این است که استظهار از ادله این جوری کردیم البته خب متوقف یک چنین استظهار از دلیل هست ولی تقریب استدلال یک تقریب فنی‌تری است کلامی که آقای هاشمی به عنوان کلام آقای صدر نقل کردند یک صورت برهان روشنی ندارد اما خب به نظر می‌رسد که این تقریب، تقریب... البته آقای صدر بعداً ادامه‌ای دارد من اول ادامه‌اش را عرض بکنم بعد برگردم خود این تقریب را، آقای صدر می‌فرمایند که «و التحقیق أن» این استدلال «هذه السیرة تامة فی نفسها» این گونه استدلال خودش تام هست ولی بازگشت می‌کند به اهمیتش این در واقع معنای این مطلب این هست که ما با انجام طهارت خبثیه می‌توانیم مقدار قابل توجهی از ملاک طهارت حدثیه را طهارت مائیه را به وسیله طهارت ترابیه تأمین کنیم در این صورت درست است والا اگر مقدار زیادی از ملاک باقی مانده باشد که آن مقدار باقی مانده‌اش خودش مساوی باشد یا اهم باشد حالا اهم را فرض کنید مقدار مساوی‌اش اهم باشد از طهارت خبثیه این وجهی ندارد که ما آن را ترجیح بدهیم این اصل فرمایش آقای صدر ولی به نظر می‌رسد اصل این تقریب، تقریب ناتمامی است آن این است این

نکته را توجه بفرمایید آقای حائری می‌فرمایند که در صورتی، گاهی ما استظهار اگر بکنیم که شخصی که در ترک طهارت ترابیه آن طهارت مائیه معذور باشد طهارت ترابیه ملاک پیدا می‌کند معذوریت در ترک طهارت مائیه به دو گونه است یا به خاطر این هست که، اولاً‌یک نکته‌ای را عرض بکنم این معذوریت به دو جور می‌شود تفسیر بشود یکی معذوریت به اعتبار حکم واقعی این متوقف بر این هست که اثبات بشود مساوات مراد از معذوریت علی القاعده این نباید باشد به اعتبار حکم واقعی والا همان اشکالی که ما به آقای هاشمی تقریبش وارد کردیم به این وارد می‌شود معذوریت به لحاظ حکم ظاهری است ولو حکم ظاهری که به حکم عقل هست باید تقریب این جور باشد که جایی که استظهار بکنیم که اگر من در انجام در ترک طهارت مائیه معذور باشم ولو به عنوان حکم ظاهری و به حکم عقل کفایت کند بر ذی ملاک بودن طهارت ترابیه و موضوع پیدا کردند طهارت ترابیه یک چنین قید و قیوداتی را هم باید بزنیم تا آن اشکالی که ما مطرح می‌کردیم تا وارد نشود خب حالا آنها دیگر مهم نیست این را فرض کنید قیدها را می‌زنیم. بحث من این هست که شما می‌گویید که این که عقل من را معذور بدارد در ترک طهارت مائیه معذور دانستن عقل یا خاطر این هست که می‌گوید که، معذور دانستنش در دو صورت است یکی موقعی هست که احراز می‌کند اهمیت طهارت خبثیه را می‌گوید وظیفه دارید طهارت خبثیه را انجام بدهید این یک صورت است یک صورت دیگر این است که احراز نمی‌‌کند اهمیت آن را به ملاک اینکه در هیچ یک از یک دو طرف اهمیت را احراز نکرده یا مساوات را احراز کرده یا گفته حتماً هر دو مساوی یا اهمیت را لا اقل احراز نکرده می‌گوید بنابراین شما می‌توانید ترک کنید می‌توانید ترک کنید فرع این است چون عقل حکم می‌کنید شما مخیرید یعنی شما هم اجازه دارید ترک کنید یعنی مخیرید که نه به اصطلاح طهارت خبثیه را انجام بدهید و مخیرید طهارت حدثیه را انجام بدهید یعنی معذوریت شما معلول حکم عقل به تخییر بین کلا الطرفین هست خب شما می‌خواهید این حکم عقل را موضوع قرار بدهید نتیجه بگیرید که دیگر مخیر نیستید و این نتیجه‌اش «یلزم من وجوده عدمه» معذوریت به خاطر این هست که

عقل حکم می‌کند چون معذوریت در فرضی هست یا عقل مساوات بین کلا التکلیفین را احراز کرده یا اقلاً احراز اهمیت در یکی از دوتا تکلیف نکرده دیگر درست است؟ احراز نکرده باشد اهمیت را و چون چرا معذور، چون نفس معذوریت را که عقل حکم نمی‌کند عقل آن چیزی که حکم می‌کند به تخییر حکم می‌کند عقل می‌گوید چون حالا هیچ یک از این دوتا تکلیف بر دیگری اهمیتش احراز نشده است شما مخیرید می‌توانید این را انجام بدهید می‌توانید آن را انجام بدهید شما می‌گویید اگر عقل گفت مخیرید نتیجه تخییر این هست که باید حتماً ما لیس له البدل را انجام بدهید این معنایش «یلزم من وجوده عدمه» یعنی لازمه تخییر عدم تخییر می‌شود پرسش:... در واقع کأنه این حرف را در فضای کلیی که احراز نشد اهمیت می‌زنند بعد می‌گویند خب حالا اگر این حکم عقل باشد و تخییر باشد این طرفی که بدل ندارد هم یک گونه فعلیت پیدا می‌کند در جایی که حالا از این فضای کلی می‌آییم آنجایی که یکی‌شان بدل دارد حالا اینکه در این فضا هستیم این یک گونه فعلیت پیدا می‌کند ... پاسخ: نه فعلیت، فعلیتش فرع تخییر است، فعلیتش به عنوان داخل در تخییر فعلیت پیدا می‌کند مستقلاً‌فعلیت پیدا نمی‌کند اگر تخییر عقل حکم بکند شما معذورید پس اگر معذوریت بخواهد سبب بشود که نفی تخییر کنم «یلزم من وجوده عدمه» دیگر شما با تخییر عقلی را موضوع می‌خواهید قرار بدهید اثبات کنید تعیّن یک طرف و نفی تخییر را و این به اصطلاح «یلزم من وجوده عدمه» و معقول نیست که این برهان در واقع دقیقاً مشکل عقلی دارد این استدلال. معنای احراز تخییر این هست که از اول می‌دانیم دیگر تعیّن نیست اگر می‌دانیم تعیّن نیست دیگر معنا ندارد که بعد بگوییم یعنی به تعبیر دیگر اگر تخییر نفی شد معنای نفی تخییر دیگر معذور نبودن است یعنی در واقع به این معنا،‌نه معذور نبود به این معنا که در واقع ما به خاطر تخییر عقلی بود که معذور بودن در ترک شیء را اثبات کرده بودیم نه به خاطر اینکه اهمیت یک طرف را احراز کرده بودیم پرسش: در واقع اینها این طور می‌گویند، می‌گویند که علی أی تقدیر فعلیت دارد چون بالأخره این ... پاسخ: نه فعلیتش به اعتبار مخیر بودن است یک فردش این است فعلیتش چون مخیرید پرسش:... آن طرف هم

فعلیت پیدا می‌شود علی فرض تخییر پاسخ: عیب ندارد اشکال ندارد هر دو طرف چیز هست ... پرسش:... لولا البدل ... باید حکم به تخییر بکند اما وقتی می‌بیند این بدل دارد می‌گوید نه برای چی حکم به تخییر بکنم به ... تمام بحث این است که اینکه بدل دارد هم بماند یا نماند ... پاسخ: نه بحث سر این نیست که یکی حدوثاً تخییری حدوثی عقل حکم می‌کند نتیجه‌اش این است که بقاءً پرسش:... نه در واقع می‌خواهم بگویم آن اقتضای اینکه حکم به ... پاسخ: نه تخییر فعلی باید باشد نه تخییر لولایی پرسش:... با قطع نظر از بدل داشتن پاسخ: با قطع نظر از بدل داشتن کافی نیست یعنی آن تخییری که عقل می‌کند در همین فضای بدلیت تخییر «یلزم من وجوده عدمه» دیگر اینکه بنابراین لازمه این مطلب این هست که یعنی معذوریت مکلف در ترک طهارت مائیه فرع حکم عقل به تخییر کلا الطرفین است و عدم تعیّن که تخییر ملازم با عدم تعیّن است دیگر شما می‌خواهید از تخییر می‌گویید تخییر معذوریت می‌آورد معذوریت تعیّن طرف را می‌آورد خلاف فرض است بفرمایید خلف است بفرمایید «یلزم من وجوده عدمه» هر چی می‌خواهید تعبیر بکنید،‌بکنید. این است که به نظر می‌رسد که این تقریب اصلاً تقریب درستی نیست بله آن مطلب که بر فرض درست بودن بازگشت می‌کند به اهم و چیز آن مطلبی که آقای صدر می‌فرمایند درست است که اگر هم تمام باشد بازگشت می‌کند به ترجیح اهم به آن بیانی که پرسش:... یک بار دیگر ... بگویید پاسخ: بحث این هست که ایشان می‌گوید که ما از ادله شرعیه کشف کردیم که اگر من در ترک طهارت مائیه معذور باشم بدل فعلی می‌شود بحث این هست که اگر من در ترک طهارت مائیه معذور باشد معذوریت من به چه خاطر است به خاطر حکم عقل به تخییر بین کلیهماست یعنی در جایی که حکم عقل به تخییر کلیهما هست من معذور هستم پس شما نمی‌‌توانید این معذوریت را، به اصطلاح از این معذوریت نتیجه بگیرید تعیّن دارد یک طرف خاص پرسش:... حاج آقا در اینجا در واقع می‌گویید حکم عقل دائر است بین تعیین و تخییر پاسخ: این جور نیست پرسش:... یعنی بالأخره در این ... عقل نمی‌گوید که آنکه بدل ندارد به قول معروف مرجوح است یا آن ترجیح می‌دهد یا تخییرش می‌دهد ... پاسخ: نه آن را می‌دانیم که آن را مقدم

نمی‌دارد یعنی ببینید بحث سر این هست فرض این است که تعیین پرسش:... پاسخ: نه این جور نیست فرض این هست که ما علم نداریم بحث این هست که معذوریت به حکم ظاهری مراد شد دیگر نه معذوریت به حکم واقعی اگر معذوریت به حکم واقعی باشد که اشکالات دیگر دارد در حکم ظاهری هم پرسش:... پاسخ: نمی‌شود یعنی این چیز دارد این به اصطلاح پرسش:... این را مسئله مشکل را حل کند ... پاسخ: نمی‌شود این در واقع این استدلالات اینها یک جایش گیر دارد حالا کجایش گیر دارد پیدا‌ست دیگر «یلزم من وجوده عدمه» هست و این استدلال، استدلال ناتمامی هست. خب حالا این نکته را هم عرض بکنم که اینجا در خصوص،‌آقای صدر در این بحث،‌بحث طهارت مائیه و طهارت ترابیه و طهارت خبثیه و اینها را اصلاً مثال نزده برای این مرجح مثال برایش نیاورده در حالی که خب به نظر می‌رسد که این مثال ظاهر و واضحی هست چرا ایشان این مثال را نزده به دلیل اینکه این مثال یک مشکلات دیگری دارد از جهات دیگر این مثال یک بحثی هست که بعداً ما این را مطرح خواهیم کرد که تزاحم در واجبات ضمنیه می‌آید یا نمی‌آید آقای صدر عقیده‌اش این است که تزاحم در واجبات ضمنیه نمی‌آید وفاقاً لمرحوم آقای خویی می‌گوید مجرای تزاحم واجبات ضمنیه نیست واجبات استقلالیه است بنابراین این ما نحن فیه در واقع واجبات ضمنیه هست دیگر یعنی به تعبیر دیگر طهارت خبثیه و طهارت حدثیه هر دو از این باب که شرط نمازند واجب‌اند دیگر خودشان وجوب استقلالی که ندارد پرسش:... منظورتان نه ضمنی پاسخ: ضمنی است دیگر امر به شرط به تبع امر به مشروط است دیگر پرسش:... واجبات ضمنیه را می‌گویند که ... پاسخ: بحث الفاظ را بگذارید کنار بحث الفاظ نمی‌دانم، می‌دانم فرق است بین جزء و شرط به هر حال امر به شرط در ضمن امر به مشروط هست پرسش:... از آنجا نشأت می‌گیرد پاسخ: حالا هر چی بخواهید تبعیرش را هر چی می‌خواهید تعبیر بکنید بکنید بحث این هست به هر وجوب شرط معلول وجوب مشروط بما هو مشروط است،‌مشروط بما هو مشروط که واجب شد هم شرطش واجب می‌شود هم ذات المشروط واجب می‌شود در واقع به تعبیر مرحوم نائینی می‌گوید جزء عقلی تعبیر

می‌کند نمی‌دانم از این تعبیرات حالا آنها دیگر الفاظ است خیلی ... مرحوم آقای صدر در واقع این جوری این مثال اولاً مبتنی بر مبنایی است که آقای صدر قبول ندارد ثانیاً فکر می‌کنم یک مشکل دیگر هم وجود دارد آن این است طهارت خبثیه آن را اگر ما مستقل در نظر نگرفتیم ضمنیتش را در نظر آن هم بدل دارد یعنی در واقع ما یک امر مع الطهارة‌المائیة داریم الصلاة مع الطهارة الترابیة‌بدلش الصلاة مع الطهارة‌الترابیة است آن طرف هم الصلاة مع الثوب الطهار داریم بدلش الصلاة مع الثوب النجس داریم پرسش:... یا حتی عریان پاسخ: یا عریاناً‌حالا یعنی به هر حال وقتی بحث ضمنیت را در نظر گرفتیم و آن منشأ انتزاع این امر ضمنی را در نظر گرفتیم هر دو بدل دارند این جور نیست که یکی‌شان بدل داشته باشد یکی‌شان بدل نداشته باشد و من هنا یظهر که آن تقریب قبلی که مشروط به واجب نمی‌دانم در آن تقریب قبلی که این را می‌خواستیم بازگشت بدهیم به مشروط به قدرت عقلیه به مشروط به قدرت شرعیه مقدم است و اینها مرحوم نائینی آن بیانی که هست این اشکال به بیان مرحوم نائینی هم وارد می‌شود منهای حالا بحثهای واجبات ضمنیه و عدم واجبات ... یعنی هر دو مشروط به قدرت است اگر آن استدلالات ایشان تمام باشد که وجود بدل کاشف از این هست که مبدل مشروط به قدرت شرعیه هست اینجا هم هر دو مشروط به قدرت شرعیه هستند پرسش:... بدل را خود شارع تعیین بکند کأن می‌خواهد بگوید که ملاک را حداقل اکثر معظم ملاک را این بدل می‌تواند ... پاسخ: حالا معلوم نیست حالا این جور باشد پرسش:... پاسخ: نه اصلاً معلوم نیست کی گفته که معظم ملاک را نه یک کمی از ملاک را به همان مقدار قابل ... پرسش:... به هر حال یک چیزی که ... خود شارع دارد می‌گوید پاسخ: مجرد گفتن شارع اکثر و اقلیت را تعیین نمی‌کند ملاک دارد اما چقدر پرسش:... ملاک را یا نه از یک ملاک دیگری که به هر حال آن را جبران بکند پاسخ: نه خیر جبران نمی‌کند جبران هم نمی‌کند و خب به هر حالا ولو جبرانش هم نمی‌کند به هر حال ... از هیچ چیز پرسش:... ولی خب به هر حال فرق می‌کند با آن جایی که ما خودمان بگوییم چون یک امری ... پاسخ: نه آن را شارع گفته پرسش:... در نماز فرض بفرمایید اگر با توجه ... نتوانستیم

بکنیم اینکه بدلش چی باشد ... با لباس نجس ... پاسخ: آن هم شارع می‌گوید دیگر شارع گفته دیگر آن نمازی که آن شرطیش در این ظرف،‌ببینید یک موقع اگر شرطیت مطلقه داشته باشد به طوری که اگر شما لباس پاک نداشته باشید نماز ساقط بشود آن درست است داخل در این مثال هست ولی فرض این است که شرطیتش شرطیت مطلقه که نیست در ظرف قدرت هست اگر قدرت نداشتید بدل برای آن جعل شده این بدل هم شارع جعل کرده ما که نمی‌دانیم ما می‌دانیم که نمی‌تواند شارع به نماز با لباس پاک در فرضی که من قدرت بر تحصیل شرط ندارم امر کند ولی حالا که نمی‌توانم اصلاً بگوید نماز بخوان یا نماز در لباس نجس بخوان یا نماز عریاناً بخوان آنها همه اینها به جعل شارع است دیگر پرسش:... الان قدرت بر طهارت لباس که داریم ما پاسخ: بحث سر این هست که طهارت لباس خودش واجب نیست طهارت لباس انتزاع می‌شود از صلاة مقروناً بالباس الطهار الصلاة مقروناً مع اللباس الطهار بدل دارد اگر نتوانستید الصلاة عاریاً یا الصلاة مع اللباس النجس پرسش:... نتوانستیم یعنی جایی که اصلاً آب نداشتیم پاسخ: نتوانستید حالا آن بحث در هر دو طرف همین است دیگر یعنی در قدرت تکوینی که هم بر طهارت مائیه داریم هم طهارت خبثیه داریم پرسش: استاد ببخشید اینجا می‌گوید عاریاً بخوان یا با همان لباس نجس بخوان اینکه دیگر حالا همه مطلب نماز را از دست ندهیم ولی از این جهت کاملاً دیگر از دست دادی از این حیث از این شرط کاملاً‌این ملاک از دست رفته حالا دیگر یا عریاناً‌بخوانیم ... پاسخ: خب چطور شد شما اینجا این جوری می‌گویید؟ پرسش: ولی در تیمم نه در تیمم شارع می‌گوید از اگر این را نشد این را انجام بدهد ... یعنی یک چیزی را نیامده تأسیس کند به عنوان بدلش قرار بدهد بگوید پاسخ: نه فرض این هست که انتزاع شده امر به طهارت مائیه انتزاع شده از صلّ مع الوضوء امر به طهارت ترابیه هم از صلّ مع التیمم امر به طهارت خبثیه هم صلّ مع الساتر این بدل دارد این یعنی صلّ بلا ساتر پرسش: استاد بدل نمی‌شود ... پاسخ: بدل است دیگر بحث الفاظ که نیست واقعش بدل است دیگر پرسش: مثلاً یک نفر عاجز از خواندن سوره باشد در نماز بگوییم بدل این است که نماز بدون سوره بخوان ... پاسخ:

خب بله همین است پرسش:... اینکه بدل ... پاسخ: بله البته واقعش این می‌شود پرسش:... یعنی شارع اگر بگوید کلاً من این را نمی‌خواهم این دلیل بر بدل‌دار ... پاسخ: حالا بحث مفصل این را برای اینکه این روشن بشود این استدلالات درست هست یا درست نیست آیا این اشکالی که ما می‌کنیم آیا بازگشت می‌کند به اشکال در اجرای تزاحم در واجبات ضمنیه یا خودش یک اشکال مستقلی است باز آن بحث اجرای تزاحم در واجبات ضمنیه را بررسی کنیم آنجا حالا ممکن است شما بگویید که این اشکال وارد است ولی اشکال همان اشکالی هست که در عدم اجرای بعضی از وجوهی هست که در عدم اجرای تزاحم در واجبات ضمنیه می‌آید چیزی غیر از آنها نیست علی أی تقدیر من می‌خواهم این را بگویم اینکه آقای صدر این مثال را نزده می‌خواستم این را بگویم به خاطر اینکه این جور دنگ و فنگها و این جور گیرها و اینها دارد ... سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌‌بندند نخواسته وارد آن مسائل بشود حالا اصل مطلب را خواسته تنزیه کند. دیگر این بحث ندارد دیگر می‌وریم مرجح بعدی.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»